

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری: بررسی مراد از دو فراز «فَإِنْ أَنْتَهَوْا» در طائفه اول آیات

بحث رسید به این تعبیر در این آیه شریفه در آیه 192 (فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ عرض کردیم که سیاق آیات دلالت بر این دارد که مراد از انتها، «امتناع از فتنه» است، یعنی اگر اینها از فتنه دست برداشتند، خداوند اینها را می‌بخشد. «يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ که فراز «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» تعلیلی است که قائم مقام جواب شرط است، اگر اینها امتناع از فتنه کردند و دیگر دست از شرک و کفر برداشتند، خداوند اینها را می‌بخشد.

لازم به ذکر است این معنایی که ذکر کردیم مراجعه کردیم به «التبیین فی تفسیر القرآن» مرحوم شیخ طوسی(ره) در جلد دوم صفحه 147 هم همین طور فرموده که: «فَإِنْ أَنْتَهَوْا» یعنی «امتنعوا عن كفرهم بالتوبة منه» اگر اینها از کفرشان برگشتند خدا اینها را می‌بخشد، حالا ما گفتیم همان کلمه فتنه را به کار ببریم، امتناع از فتنه، همان که در خود آیه آمده، بعد شیخ طوسی(ره) می‌فرماید: «فی قول مجاهد و غیره من المفسرین» یعنی این یک امری است که مورد اتفاق مفسرین بوده، مفسرین از عامه و خاصه تا همان زمانی که شیخ طوسی(ره) «التبیین فی تفسیر القرآن» را نوشتند. بنابراین عرض کردیم، بیاییم بگوییم «فَإِنْ أَنْتَهَوْا» یعنی از مطلق قتال، یا «فَإِنْ أَنْتَهَوْا» از قتال در مسجد الحرام، اینها به نظر می‌رسد که با ظاهر آیه سازگاری ندارد.

بررسی مراد از

«فَإِنْ أَنْتَهَوْا»

در کلام صاحب کتاب الکفاح المسلح

برخی از بزرگان و اساتید یعنی آیت الله سید کاظم حائری(دامت برکاته) کتابی دارند به نام «الکفاح المسلح» که راجع به همین بحث جهاد ابتدایی در آنجا بحث شده، ایشان «فَإِنْ أَنْتَهَوْا» را امتناع از قتال معنا کردند و بعد یک نتیجه‌ای هم از این آیه شریفه گرفتند و فرمودند: «آیه دلالت دارد که اگر کفار در جنگ با مسلمان‌ها امتناع از قتال کردند و دست از قتال برداشتند، شما دیگر حق ندارید کاری کنید چون «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» پس رهایشان کنید، خدا اینها را می‌بخشد».

بعد فرمودند: «از نظر اصولی این عبارت اطلاق دارد، یعنی حتی اگر این کفار باده به جنگ باشند، حتی اگر خودشان ابتدا کردند به جنگ با مسلمان‌ها، حالا مسلمان‌ها هم با ایشان برخورد کردند، به جایی رسید که آنها دست از قتال برداشتند و تسلیم شدند، اینجا دیگر حق اینکه جنگ ادامه یابد نیست» و در نتیجه این آیه‌ی شریفه دلالت دارد بر اینکه بعد الانتهاء نباید دیگر جنگ ادامه پیدا کند.

این بیان متفرّع بر این است که ما انتها را به معنای امتناع از قتال بگیریم. در حالی که عرض کردیم انتها به معنای امتناع از فتنه است، امتناع از کفر است.

یادآوری 2: بررسی مراد از عنوان فتنه و تبیین قرائن متعدد دال بر معنای مختار

رسیدیم به آیه 193 بقره؛ (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً) گفتیم فتنه به معنای شرک و کفر است و ما شواهد متعددی را شاید سه یا چهار شاهد را مجموعاً بر این مدعا اقامه کردیم. مرحوم شیخ طوسی(ره) در «التبیین فی تفسیر القرآن» می‌فرماید: «و الفتنه الشرک فی قول ابن عباس و قتاده و مجاهد و الربیع و ابن زید» اینها را نقل می‌کند و بعد می‌فرماید: «و هو المروى عن ابی جعفر(علیه السلام)» یعنی از امام باقر(علیه السلام) هم همین نقل شده که: فتنه به معنای شرک است.

بررسی یک سؤال: چرا در آیه بجای شرک و کفر، فتنه به کار رفته است؟

آن وقت ممکن است سؤال بشود که خدا به جای اینکه بفرماید کفر یا شرک ولی می‌فرماید: (حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً) چرا خدا کلمه «فِتْنَةً» را آورد؟ که دو جواب در این زمینه وجود دارد:

جواب اول:

منظور از ذکر سبب، اراده‌ی مسبب است

پاسخ اول این است که در عرب روشن است که ذکر سبب می‌کنند و اراده‌ی مسبب دارند؛ فتنه، منشأ برای کفر است، یعنی فتنه‌ای که کفار می‌کردند، یعنی شکنجه می‌کردند، اخراج از بلد می‌کردند، تا اینکه مسلمان‌ها را به کفر و شرک برگردانند، خدای تبارک و تعالی همان غایت و مسبب را که کفر است اراده کرده ولی سبب را ذکر کرده و اراده‌ی مسبب کرده.

جواب دوم:

کفر، فتنه نامیده شده چون همانند فتنه، منجر به هلاکت می‌شود

مرحوم شیخ طوسی(ره) یک تعبیر دیگری دارند که البته شیخ طبرسی(ره) (468-548هـ) در «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» نیز از ایشان این تعبیر را گرفته و می‌فرماید: «و إنما سُمي الكفر فتنَةً لأنَّ الكفر يودى إلى الهلاك كما أنَّ الفتنه تودى إلى الهلاك» همانطوری که کفر منجر به هلاکت می‌شود، فتنه هم منجر به هلاکت می‌شود.

مناقشه بر جواب دوم از منظر مختار: تعلیل صحیح نیست

به نظر ما این تعلیل درست نیست، همان که کفار شکنجه می‌کردند و اخراج از بلد می‌کردند «لغاية الكفر» خدای تبارک و تعالی همان را در اینجا اراده فرموده.

بر دلیل صاحب کتاب جهاد در اسلام از منظر مختار

(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً) باز به نکته دیروز اضافه کنیم در بحث شرک؛ اینکه ما در جنگ ابتدایی و در جهاد ابتدایی می‌گوییم مسلمان‌ها می‌روند با مشرکین جنگ می‌کنند که یا اسلام بیاورند و یا کشته شوند، مقصود از این اسلام، همین اسلام ظاهری است، یعنی مثل همان قضیه‌ای که در فتح مکه به وجود آمد و ابوسفیان آمد اسلام آورد و الا الآن هم خیلی‌ها شهادتین را می‌گویند ولی ممکن است ایمان قلبی نداشته باشند!

اشتباه صاحب کتاب جهاد در اسلام این است که شرک و ایمان را می‌خواهد به شرک و ایمان قلبی معنا کند ولو اینکه ما همان را هم جواب دادیم که آن هم اختیاری است، ولی اساساً در این آیات، بحث از شرک و اسلام قلبی نیست، بحث از همین شرک و اسلام ظاهری است. همین که به حسب ظاهر بگویند: «لا اله الا الله» همان منافق را به خاطر همین اسلام ظاهری، نمی‌توان کشت یعنی همان منافق به خاطر اسلام ظاهری‌اش پاک است و نجس نیست.. وقتی ما می‌گوییم مشرکین نجس‌اند، یعنی شارع و خدای تبارک و تعالی همین اسلام زبانی و اقرار زبانی را به عنوان اسلام ظاهری قرار داده و یک احکامی هم برایش بار کرده، آنچه که در این بحث جهاد ابتدایی است این است، اساساً اینکه ما بیاییم بحث شرک قلبی و ایمان قلبی را مطرح کنیم اصلاً موضوع ندارد. پس اساساً این اسلام و شرکی که در اینجا مطرح است (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً) فتنه را به معنای شرک می‌گیریم، سؤال این است که مراد از این شرک، شرک ظاهری است یا شرک باطنی؟ یا به تعبیر دیگر، مراد از مقابلش که اسلام است، اسلام ظاهری است یا باطنی؟ پاسخ این است که قطعاً مراد شرک ظاهری و اسلام ظاهری است، که اسلام ظاهری یعنی همین اقرار به شهادتین. لذا ابوسفیان هم آمد اسلام ظاهری آورد، من تبع او هم آمدند اسلام ظاهری آوردند و دماءشان هم محفوظ ماند.

می‌رسیم به فراز «وَيَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ» که توضیح خواهیم داد؛ ما دیروز عرض کردیم و تقاضا می‌کنم آقایان خوب دقت کنید؛ نمی‌توانیم بگوییم آنچه ما می‌فهمیم صد در صد درست و مطابق قرآن است، چرا که اساساً تفسیر، از علوم بسیار مشکله است، روایتی از وجود پیامبر (ص) در این زمینه است که حضرت فرمودند: «لیس شیءٌ أبعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن» یعنی چیزی که بسیار بسیار برای عقول مشکل است و کمتر عقلی می‌تواند به آن راه پیدا کند، تفسیر قرآن است، ما هم نباید تفسیر قرآن را همین‌طور ساده بگیریم و بگوییم هر کسی از راه رسید می‌تواند قرآن را تفسیر کند.

اسلام دین جنگ نیست، بلکه به عنوان آخرین دین الهی در مقابل هر توطئه‌ای دارای برنامه است

خلاصه اینکه تا اینجا چند نکته را از آیات می‌شود استفاده کرد؛ یک نکته مهم این است که باز در ذهن بعضی‌ها بود که دیروز گفتند جنگ برای این است که اسلام با زور غلبه پیدا کند! نه، گفتیم سیاست کفار از اول الی الآن و تا زمان ما بر این بوده که کفار بیایند: (وَلَا يَزَالُونَ بُقَاتِلُوكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ)، یعنی اصلاً این سیاست اولیه‌ی کفار بوده که آنها بیایند کفر را با زور تحمیل کنند، این سیاست را اسلام به عنوان آخرین دین الهی که باید در مقابل هر توطئه‌ای جوابی داشته باشد، دارد یعنی در مقابل این توطئه، اسلام آمد این را بیان کرد که شما هم جهاد ابتدایی کنید «حَتَّى تَرُدُّوا الْكُفَّارَ عَنْ كُفْرِهِمْ»، منتها کفار با شکنجه و تعذیب می‌آمدند و اجبار می‌کردند که مسلمان‌ها به کفر برگردند، اما در جهاد ابتدایی فرمودند که اول باید دعوت بشوند، باید افرادی بفرستند که اسلام را به کفار اطلاع بدهند، ادله را بیان کنند، معجزات ذکر شود، بعد که اینها ذکر شد، اگر قبول نکردند (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً) لذا این تعبیر که می‌گویند: «اسلام دین جنگ است» چنین نیست و از همان کتاب این عبارت را برای آقایان بخوانم؛ ما شواهدی را در بحث دیروز ذکر کردیم و همچنین در بحث امروز «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» هم یکی از شواهد

خوب بر این معناست که مراد از فتنه همان کفر و شرک است. از ابتدای اسلام از ابن عباس گرفته، جمیع مفسرین و همچنین روایت از امام باقر(علیه السلام) است که فتنه به معنای شرک است.

تبیین مغالطات و بدفهمی‌های صاحب کتاب جهاد در اسلام از معانی آیات

آن وقت در کتاب «جهاد در اسلام» ببینید چه عبارتی دارد؟ ایشان به «ظن قوی» آورده که «تفسیر فتنه به شرک از طرف کسانی مطرح شده که معتقد بودند جهاد در اسلام به معنای تحمیل عقیده با قدرت اسلحه است»؟! یعنی ما بگوییم امام باقر(علیه السلام) که فتنه را به شرک معنا کرده یا از اول مفسرین که چنین معنا کردند، این عقیده را داشتند!!! این ادعای واضح البطلانی است؛ حال یک وقتی است یک معنایی در این صد تا دویست ساله اخیر به وجود آمده که می‌شود این حرف‌ها را برایش مطرح کرد، اما یک مطلبی که از اول اسلام بوده، این ادعا در مورد آن چیزی جز مغالطه و بد فهمی نیست؛ چه اینکه دانش پژوهان محترم دقت فرمودید که ما از خود اشدّیت و از خود آن آیه 91 سوره نساء که فرمود: (كُلَّمَا رُزُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا) و قرائن دیگر به خوبی استفاده کردیم که مراد از فتنه، شرک و کفر است، پس این سیاست در ذهن‌تان باشد، این یک معنای خیلی روشنی پیدا می‌کند. البته در آیه 190 فرمود: (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ)، ولو اینکه ما گفتیم این شرط نیست و مفهوم ندارد اما این (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً) ضمیر «هُمْ» را هم به «مطلق کفار» باید برگردانیم و به طور کلی باید با اینها مقاتله کرد.

بررسی مراد از فراز «وَيَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ»، ضمن بیان معانی لغوی و استعمالی «دین» در قرآن

منتها مطلب خیلی دقیق‌تر این است که فراز «وَيَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ» یعنی چه؟ یعنی اینکه اسلام می‌گوید جنگ کنید آیا برای این است که فقط کفار بیایند یک اسلام ظاهری بیاورند و تمام؟ می‌فرماید نه، یک غایت دیگری هم دارد، دین برای خدا باشد، بحث این است که این دین در آیه به چه معناست؟ در لغت برای دین معانی متعددی ذکر شده. می‌دانید بین «دین» و «دین» فرق هست، اما با تحقیق در معنای لغوی، این دو را نیز می‌شود به یک اصل واحد ارجاع داد، «دان الرجل از استقرض» وقتی یک کسی قرض می‌گیرد می‌گویند «دان الرجل»، حالا آیا اسم مفعول مدین و مدیون در صورتی که این لازم باشد درست است یا درست نیست، این هم یکی از حرف‌هایی است که در لغت مطرح است، پس «دان بالاسلام دیناً»، یعنی «تعبد به، تدین به، فهو دینٌ مثل السادة فهو سيّد»،

بررسی معنای لغوی دین در کتاب معجم مقاییس اللغة؛

در کتاب «معجم مقاییس اللغة» نوشته احمد بن فارس (م 395 هـ ق) می‌گوید: «هو جنسٌ من الانقياد و الذل»، دین در جایی است که یک اطاعتی در کار باشد، در جایی است که یک انقیادی در کار باشد، در جایی است که یک ذل به معنای خضوعی و خشوعی در کار باشد. بعد می‌فرماید: «فالدين الطاعة» دین در طاعت هم استعمال شده «يقال دان له ديناً إذا اصحب و انقاد و اطاع و قومٌ دينٌ ای قومٌ مطيعون منقادون» این تعبیر برای خود من تازگی داشت که چرا به مدینه می‌گویند مدینه؟ در لغت عرب مدینه یعنی شهر، اما در این کتاب «معجم مقاییس اللغة» می‌گوید: مدینه «سميت بذلك لأنها تقام فيها الطاعة» چون جایی است که در آن اطاعت می‌شود، یعنی بعد از اینکه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمدند به مدینه، قبلاً اسمش یثرب بود و بعد شد مدینه، چون آن موقع اطاعت را مردم شروع کردند. پس دین، انقیاد، خشوع، طاعت. به معنای «عادت» هم آمده، چرا؟ یعنی آنچه که عادت انسان است را دین می‌گویند، برای اینکه نفس انسان وقتی به یک چیزی عادت پیدا کرد مطیع او می‌شود، این هم از همین جهت است، نفس انسان وقتی به یک چیزی عادت پیدا کرد مطیع آن می‌شود؛ بعد می‌گوید «يوم الدين» یعنی «يوم الحُکم و قال قومٌ عن حساب و الجزاء» یعنی مالک يوم الدين را به معنای روز حساب و جزا می‌گیریم، ولی ایشان به معنای

«یوم الحکم» معنا کرده. پس دین به معنای طاعت، انقیاد، عادت و حکم آمده است.

بررسی معنای لغوی دین در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن؛

در این کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن» مرحوم علامه میرزا حسن مصطفوی (ره) (1334-1426 هـ) یک نکته مشخص است چه این که ما وقتی کتب لغت را زیر و رو می‌کنیم در معنای دین دو خصوصیت وجود دارد، یکی خضوع و اطاعت و دوم در مقابل یک برنامه و مقرراتی، یعنی دین را آنجایی می‌گویند که یک قانونی باشد، یک کسی هم نسبت به آن قانون خضوع پیدا کند، اینجا عرب کلمه‌ی دین را استعمال می‌کند. بعد ایشان می‌گویند: «إن الأصل الواحد فی هذه المادة هو الخضوع و الانقیاد قبال برنامج او مقررات معینة و یقهر منه» می‌فرماید: این معنای اصلی دین است، آن وقت طاعت، تعبد، محکومیت، مقهوریت، «و التسليم فی مقابل امر او حکم او قانون او جزاء»، همه از فروع همان انقیاد در مقابل قانون است، این تعبیر را هم دارند که: اگر از جانب قانون‌گذار دین را بخواهیم معنا کنیم «یطلق علیه الحکم» می‌گوییم دین خدا (سبحانه و تعالی) یعنی احکام خدا، دین خدا یعنی جزایی که خدا می‌خواهد بدهد، اگر از جانب عمل کننده و آن پذیرنده‌ی دین بخواهیم بگوییم به معنای اطاعت است، می‌گوییم این آقا دین دارد، یعنی آن قانون را قبول کرده و آن را اطاعت می‌کند.

بررسی نظر صاحب کتاب جهاد در اسلام پیرامون معنای دین، مستفاد از المنجد؛

اینها را چرا گفتیم؟ برای این گفتیم که در کتاب «المنجد» یکی از معانی و موارد استعمال دین را به معنای «سلطنت» بیان کرده، آن وقت صاحب کتاب «جهاد در اسلام» وقتی کلمه فتنه را آن طوری معنا کرده، دیگر الآن دین را چطور معنا کند؟ (وَ يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ) گفته: «دین یعنی حکومت»!!! طبق آن معنایی که ایشان کرده اینطور می‌شود، (وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ) جنگ کنید با کفار تا زمانی که فتنه، چون ایشان فتنه را عذاب و شکنجه معنا کرد پس با کفار بجنگید تا دست از شکنجه‌ی مسلمان‌ها بردارند.

مناقشه بر نظریه‌ی صاحب کتاب جهاد در اسلام؛

حالا اگر فرض کنیم دیگر مسلمانی در مکه نمانده که اینها شکنجه‌اش کنند این آیه نباید موضوع داشته باشد! طبق آن معنا باید یک مسلمان‌هایی در مکه باشند، کفار اینها را شکنجه کنند تا این آیه موضوع داشته باشد، در حالی که این نیست، اسلام می‌گوید «وَ قَاتِلُوهُمْ»، فتنه از بین برود، بعد ایشان که فتنه را به شکنجه معنا می‌کند می‌گوید: «حکومت و سلطنت برای خدا باشد»!!! اما این طوری که جمیع مفسرین آمدند معنا کردند (وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ) یعنی شرک نباشد و دین یعنی آن قانون و احکام یا اطاعت، اطاعت فقط برای خدا باشد یعنی دیگر مردم غیر از خدا کس دیگری را اطاعت نکنند، هدف از جهاد ابتدایی این است (لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ) پس مراد از دین همین است، آن وقت شاهد بر این عرض ما این است که باز:

شاهد اول: کلمات مفسرین؛ مفسرین که تماماً دین را به معنای احکام خدا، اطاعت و قانون خدا بیان کردند.

شاهد دوم:

استعمالات قرآنی؛ در خود قرآن کریم کلمه‌ی دین زیاد به کار برده شده (وَ يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ)، یک آیه دیگر داریم (وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ) آنجا که کلمه‌ی «کله» دارد را نمی‌توانیم به حکومت و سلطنت معنا کنیم! برای اینکه در میان مشرکین، خداوند هیچ سلطنتی ندارد! این آیه (وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ) توبه 29 یعنی «و لا یعتقدون بدین الحق»، آیه شریفه

(مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) غافر 15 را می‌گوییم به معنای همان حکم خدا، قانون خدا، «وَمَنْ يَنْتَهِ عَنِ الْإِسْلَامِ دِينًا» آل عمران 85 (وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ) نساء 125 (مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ) مائده 54 یا این آیه (اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوَاً) انعام 70 در قرآن هیچ جا کلمه‌ی دین در حکومت و سلطنت استعمال نشده و دین مراد همین اطاعت خدا یا قانون خداست، دین باید برای خدا باشد.

بررسی مراد از فراز «فلا عدوان» در آیه؛ طبق قانون مزاجه عدوان در اینجا به معنای قتل است

بعد در ادامه می‌فرماید (فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ) اگر اینها امتناع کردند باز دو مرتبه تکرار می‌کند، البته تکرار نیست چون می‌گوییم که اینها نکته‌ی دیگری را می‌خواهد بفرماید، یعنی اگر از کفر امتناع کردند و اسلام آوردند دیگر (فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ) حواس‌تان باشد فقط باید آنهایی که بر کفر باقی هستند را بکشید! اما آنهایی که بر کفر باقی نیستند را نباید بکشید «فَإِنْ انْتَهَوْا» یعنی «فان امتنعوا من الكفر و اذعنوا بالاسلام فلا عدوان»، این عدوان به معنای قتل است، آن وقت این سؤال مطرح می‌شود که چرا اگر مسلمان‌ها از طرف خدا اجازه دارند کفار را بکشند تعبیر به عدوان شده در آیه؟ عدوان یعنی تعدی، اینجا یک قانونی است به نام قانون مزاجه که از ازواج می‌آید، قانون مزاجه از قوانینی است که در فصاحت و بلاغت رعایت می‌شود، مثل اینطور که می‌گوییم «جزاء السيئة سيئةٌ مثلها»، در حالی که وقتی شما دارید قصاص می‌کنید آن قصاص دیگر سیئه نیست اما به اعتبار مزاجه می‌گوییم این در مقال آن، «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا» این قانون را قانون مزاجه می‌گویند، «فَلَا عُدْوَانَ» اینجا هم مراد همین است یعنی «فلا قتل إلا على الظالمين» یعنی آنهایی که بر کفرشان باقی‌اند، «فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» عین این تعبیر را هم مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در «التبیین فی تفسیر القرآن» دارد «امتنعوا من الكفر و اذعنوا بالاسلام فلا عدوان إلا على الظالمين أى فلا قتل عليهم و لا قتل إلا على الظالمين أى الكافرين» یا بگوییم «مشرکین» فرقی نمی‌کند «المقیمین علی کفرهم»

بررسی مختار علامه طباطبایی (رحمه الله) از دو فراز «فان انتهوا»

عرض کردیم مرحوم علامه طباطبایی (رحمه الله) «فَإِنْ انْتَهَوْا» اول را فرمودند باید بگوییم «أى امتنعوا عن القتال فى المسجد الحرام». آن وقت این ان انتهوا دوم را به امتناع از کفر و شرک زدند، اینکه فرمودند برای اینکه در آیه تکرار لازم نیاید ما اینطوری معنا می‌کنیم «فَإِنْ انْتَهَوْا» آیه 192 را فرمودند امتناع از قتال در مسجد الحرام «فَإِنْ انْتَهَوْا» در آیه 193 را فرمودند امتناع از کفر، ما عرض می‌کنیم که چرا در آنجا بحث این است که اگر امتناع از کفر کردند حالا مسلمان شدند، توبه هم کردند، باز باید به خاطر این قتل‌هایی که انجام دادند و شرکی که داشتند مجازات هم بشود؟ خدا می‌فرماید: (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) که عرض کردیم قاعده جب را می‌شود از آن به خوبی استفاده کرد، در این دومی می‌فرماید حواستان باشد مسلمان‌ها، اگر کفار امتناع از شرک پیدا کردند، شهادتین را گفتند، شما فقط تنها گروهی را که می‌توانید به قتل برسانید آنهایی هستند که بر شرک باقی باشند، (فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ)، این هم آیه 193.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين